

پایان ماجرای صلح امام حسن (ع)

پایان ماجرای صلح امام حسن (ع)

صلح امام حسن (ع)

شیخ راضی آل یاسین

ترجمه: آیه الله سید علی خامنه ای

پایان ماجرا

در فاصله های میان حوادث گذشته ، خلاء آشکاری در تاریخ بچشم میخورد که ماخذ موجود تاریخی نتوانسته اند با داستانسراشیهای خود آن را پر کنند . تا اینجا میزان پایبندی معاویه را به تعهداتی که خود وی بگردن گرفته بود ، دیدیم ، همچنین دانستیم که هیچیک از پنج ماده ی قرار داد از طرف او آنچنانکه متناسب با آن سوگندها و پیمانها و میثاق ها بود ، مراعات نشد : نه در آنهنگام که حکومت را بدست گرفت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ی خلفای شایسته عمل کرد ، نه پس از خود زمام امر را به (شوری) یا به صاحب واقعی آن سپرد ، نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف ساخت و حتی فراز منبرها را نیز بدین بدعت شوم آلوده نمود ، نه خراج نامبرده را ادا کرد و نه شیعیان و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه ی خود بر کنار داشت بلکه علیرغم آن تعهدات و سوگندها ، فجایعی نسبت بانان مرتکب شد که پیش از او در اسلام سابقه نداشت ، مثلا :

نخستین سربریده ئی در اسلام که در شهرها گردانیده شد از ایشان بود و بفرمان معاویه گردانیده شد .

نخستین انسانی در اسلام که زنده بگور شد از ایشان بود و بدستور معاویه چنین جنایتی انجام گرفت

نخستین زنی در اسلام که بزندان افکنده شد از ایشان بود و معاویه حکم آن را صادر کرد .

نخستین شهیدانی که دست و پا بسته و بیدفاع کشته شدند از ایشان بودند و معاویه قاتل آنان بود .

سخن کوتاه ، معاویه همه ی مواد قرار داد را نقض کرده و همه ی آن پیمانهای مؤکد را در هم شکست و شگفتا که با اینهمه داعیه ی خلافت اسلامی داشت !

آخرین فراز قرار داد ، از اینجهت که متضمن دقیقترین و حساسترین و در نظر مردم سنگین ترین شرط ها بود و زیر پا نهادن آن بمنزله ی مخالفت و معارضه ی آشکارا با قرآن و پیغمبر اسلام تلقی می شد ، چندی از آسیب خیانت و عهد شکنی او بر کنار ماند .

هشت سال جانب آن شرط را نگاه داشت ولی عاقبت از آن نیز بتنگ آمد و خوی اموی که برای بر انگیختن وی به اینقبیل کارها ، و سوسه ئی پیوسته داشت ، بر او غالب آمد امویگری معاویه ، ثابت شد و مادرش هند از نسبت هائی که مردم بدو میدادند و شهادت مورخان در آن مورد ، تبرئه گشت و تردیدی باقی نماند که معاویه ، فرزند واقعی ابوسفیان اموی است !

و پسر ابوسفیان و هند را از رسولخدا و قرآن چه پروا ؟ !

جنایتی که جنایتهای گذشته را بدست فراموشی سپرد صورت وقوع یافت و سر آغاز خواری عرب - چنانکه ابن عباس گفت - یا طلیعه ی خواری انسانها - چنانکه ابواسحق سبیبی گفت - نمودار گشت

در سراسر قرار داد صلح ، فرازی که امنیت جانی امام حسن را تضمین می کرد طبیعتا از خیانت دورتر و بموجب اوضاع و احوال جاری ، به رعایت سزاوارتر از دیگر مواد بود نقض این ماده پس از اینکه شمشیرها در غلاف رفته و بساط جنگ بر چیده شده و طرف مقابل به قرار داد گردن نهاده ، بزرگترین جنایتی بود که معاویه در طول زندگی سراسر جنایتش مرتکب می شد .

نه در مدینه - اقامتگاه حسن علیه السلام - و نه در خاندان پیغمبر و نه در میان شیعیان و نه در تمامی کسانی که بوسیله ی خویشاوندی سبیبی یا نسبی به حسن وابسته بودند ، هیچ واقعه ئی که از آن بتوان استنباط کرد که کاری بر ضد دنیای معاویه در جریان است ، پدید نیامده بود .

در اینصورت پس دیگر این غداری چرا و بکدام بهانه و عذر ؟

آنهمه عهد و پیمان و سوگند که غلیظ تر و مؤکدتر از آنها را در هیچ لغتنامه ئی نمیتوان پیدا کرد چه شد ؟

آیا جائز است که برای معاویه نیز عذر و بهانه ئی از آنگونه که فریب خوردگان مسلمان نام ، برای پسرش یزید درست کرده اند ، بتراشیم و مانند آنان که برای دفاع از جنایت قتل حسین و توجیه آن گفتند : (جوان مغروری بود ، میمون بازی او را سرگرم ساخت و شرابخواری بگناهش کشانید) ! اگر قرار باشد چنین عذر موجهی ! برای معاویه نیز بسازیم ، تدبیر و پختگی و هشیاری ئی را که بدو نسبت داده اند ، چگونه حساب کنیم ؟ آیا ایندو با هم سازگارند ؟ !

همین جنایت بزرگ پدر بود که روح سرکش پسر را نیز به دنباله روی از عمل وی بر انگیخت و از آن پدر و پسر ، بانیان بزرگترین جنایت تاریخ اسلام را پدید آورد این جنایت ، قتل دو سرور جوانان بهشت و قطع (تنها واسطه) ئی که نسل پیغمبر از آن است ، بود یعنی در حقیقت ، قتل خود پیغمبر باعتبار امتداد تاریخی آن .

آری ، و شگفت آنکه این دو قاتل ، دو خلیفه ی پیغمبر نیز بودند !

و دریغا از اسلام که خلفای پیغمبرش مردمی از این قماش باشند !

درایت و کاردانی ! معاویه همین اندازه توانست در آدمکشی راه مخصوصی پیش پای او بگذارد که پس از وی پسرش یزید بدان دست نیافت و بدین ترتیب این يك بنام (جوانی مغرور) و آن يك بعنوان (سیاستمداری مجرب و کار آزموده) معرفی شدند !

بیگمان اگر زندگی ابوسفیان تا روزگار این دو بازمانده اش ادامه می یافت ، مطمئن می شد که آندو بخوبی توانسته اند نقشی را که وی برای خاندان خود آرزو میکرد ، بیابان رسانند .

باری معاویه ، مروان بن حکم (55) را مأمور کرد که جعده دختر (اشعث بن قیس کندی) را که یکی از همسران امام حسن علیه السلام بود بر مسموم نمودن آنحضرت وادار سازد و با او عهد کند که اگر حسن از دنیا رفت وی را به همسری یزید در آورد و صد هزار درهم نیز به او بدهد .

(اشعث بن قیس) همان منافق معروفی است که پس از قبول اسلام ، بوضع رسوا و فضاحتباری مرتد گشته و سپس باز جبر اوضاع و احوال ، او را به اسلام کشانیده بود و جعده بحکم انتساب به چنین عنصر پلیدی ، روحا از هر کسی به قبول این معامله ی ننگین نزدیکتر بود .

امام جعفر بن محمد صادق فرمود : (اشعث در خون امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشت ، دخترش ، حسن را مسموم کرد و پسرش محمد دست به خون حسین آورد) .

و بدین ترتیب، منظور معاویه جامه‌ی عمل پوشید با این عمل، سرنوشت امتی تغییر یافت و بدبختی و تباهی آن را فرا گرفت و خود معاویه و اعقاب او نیز برای همیشه دچار انتقام و خون‌ریزی و آشوب شدند.

و بالاخره با این عمل، آخرین سطر و آخرین فراز قرار داد صلح نیز بدست معاویه نقض شد.

و امام حسن علیه السلام در آخرین لحظات زندگی درباره‌ی او چنین فرمود: (جامش لبالب شد و به آرزویش نائل آمد، بخدا به وعده‌هایش وفا نکرد و در گفته‌هایش راست نگفت) (56).

پیک مروان خیر موفقیت دسیسه‌ی زهر آگین او را داد و گفت: (شگفتا از حسن، شربت عسلی که از آب (روم) (57) فراهم شده بود نوشید و جان سپرد) (58). معاویه نتوانست از ابراز شادمانی و سرور خودداری کند و در آن هنگام در کاخ سبز بود فریادش به تکبیر بلند شد، ساکنان کاخ نیز همه صدا به تکبیر بلند کردند، اهل مسجد نیز که صدای تکبیر شنیدند همه فریاد زدند: الله اکبر (فاخته) همسر معاویه که دختر (فرطه بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف) بود از غرفه‌ی خود بیرون آمد و گفت: (خدا شادمانت بدارد ای امیرالمؤمنین! چه خبری شنیده‌ای که اینچنین شادمانی؟) گفت: خبر مرگ حسن بن علی فاخته صدا زد: (انا لله و انا الیه راجعون) آنگاه در حالیکه میگریست گفت: (سرور مسلمانان و زاده‌ی دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و سلم از دنیا رفت) معاویه گفت: چه کار بجا و خوبی کردی، شکی نیست که او چنان بود که میگوئی، سزاوار است که بر او بگریند.

این قتیبه بر این روایت چنین افزوده: (چون خبر به معاویه رسید ابراز شادمانی و خوشحالی کرد و بسجده افتاد و همه‌ی کسانی که با او بودند بسجده افتادند عبدالله بن عباس که در آن هنگام در شام بود از جریان با خبر شد و نزد معاویه رفت، چون نشست معاویه گفت: حسن بن علی بمرد، ای پسر عباس! گفت: آری بمرد و پی در پی تکرار کرد: انا لله و انا الیه راجعون ما از خدائیم و بسوی او باز میگردیم سپس گفت: شنیده‌ام که از وفات او ابراز شادمانی کرده‌ئی! بخدا سوگند پیکر او گور تو را پر نمیکند و مرگ او بر عمر تو نمی‌افزاید او وفات یافت در حالیکه از تو بهتر بود و ما اگر اکنون عزادار اوئیم، پیش از این عزادار کسی بهتر از او بوده ایم، عزادار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی خدا عزای او را جبران کرد و پس از او به نیکوترین وجه ما را گرمی بداشت.

(آنگاه ابن عباس صیحه‌ی زد و همه‌ی اهل مجلس بگریه درآمدند و معاویه نیز گریست راوی گوید: هرگز بدان اندازه چشم‌گریبان ندیده‌ام معاویه پرسید: حسن چند سال عمر کرد؟ ابن عباس گفت: وی بزرگتر از آن است که کسی تاریخ ولادت او را نداند راوی میگوید: معاویه اندکی سکوت کرد و سپس گفت: پس از او تو بزرگتر قوم خود شدی، ابن عباس گفت: تا وقتی خدا ابا عبدالله حسین را زنده بدارد، نه (59).

یعقوبی صحنه‌ی تأثیر عظیمی را که وفات امام حسن علیه السلام در کوفه بجا گذارد و ماجرای گرد آمدن سران شیعه در خانه‌ی سلیمان بن سرد بزرگ شیعیان و تسلیت آنان را به امام حسین علیه السلام در ضمن نامه‌ی بلیغ و غم‌انگیز، در تاریخ خود نشان داده است (ج 2 ص 203).

خبر وفات امام حسن به بصره - که زیاد بن سمیه حاکم آن بود - رسید، مردم همه گریستند و ضجه و ناله از همه سو بلند شد ابوبکره - برادر مادری زیاد - که در بستر بیماری بود، غوغای مردم را شنید و گفت: خداوند او را از شر بسیار رهانید و مردمان با مرگ او خیر بسیاری را از دست دادند، خدا حسن را رحمت کند (60).

برادرش محمد بن حنفیه در کنار پیکر بیجان او با این کلمات وی را رثا گفت:

خدا رحمتت کند ای ابا محمد! بخدا اگر زندگی عزیز و ارجمند بود، مرگت کوبنده و در هم شکننده است خوشا روانی که پیکر تو را زنده میداشت و خوشا بدنی که گفتت آن را در آغوش گرفت و چرا چنین نباشد؟ که تو زاده‌ی هدایت و بازمانده‌ی اهل تقوی و پنجمین اصحاب کسائی، بدست حقیقت، تربیت یافته و در آغوش اسلام پرورش یافته و از پستان ایمان شیر نوشیده‌ئی، زهی آن زندگی و این مرگ، درود و رحمت خدا بر تو باد گرچه خاطره‌ی زندگی تو از خاطر ما زدوده نخواهد شد و در بهره‌ی نیک تو تردید نخواهیم داشت (61).

متونی که بر مسموم شدن امام حسن بوسیله‌ی معاویه دلالت میکند همچون روشنترین حوادث تاریخ، متواتر و تردید ناپذیر است.

از جمله کسانی که این مطلب را ذکر کرده‌اند: مؤلف (الاستیعاب)، مؤلف (الاصابة)، مؤلف (الارشاد)، مؤلف (تذکره الخواص)، مؤلف (دلائل الامامة) (62)، مؤلف (مقاتل الطالبین)، شعبی، یعقوبی، ابن سعد در (الطبقات)، مدائنی، ابن عساکر، واقفی، ابن اثیر، مسعودی، ابن ابی الحدید، سید مرتضی در (تنزیه الانبیاء)، شیخ طوسی در (امالی)، شریف رضی در دیوان شعر، حاکم در (مستدرک) را میتوان نام برد.

مؤلف کتاب (البدء و الختام) می‌نویسد: حسن در سال 49 هجری وفات یافت، جعده دختر اشعث او را مسموم کرد و این زهر را معاویه برای او فرستاده و او را به همسری با پسرش یزید وعده داده بود، ولی سپس به این وعده وفا نکرد.

ابن سعد در (الطبقات) می‌نویسد: معاویه بارها او را مسموم کرد مدائنی می‌گوید: حسن چهار بار مسموم شد.

حاکم در (المستدرک) می‌نویسد: (63) حسن بن علی بارها مسموم شد، هر دفعه از مرگ می‌جست ولی در آخرین دفعه کید او متلاشی شد و وفات یافت.

یعقوبی می‌نویسد: چون لحظه‌ی مرگش فرا رسید به برادرش حسین گفت: برادر! این سومین و آخرین باری بود که مسموم شدم و هیچ بار چون این آخرین بار نبود، امروز من جان خواهم سپرد، هنگامی که از دنیا رفتم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاکم سپار، زیرا هیچکس به مجاورت او از من شایسته‌تر نیست، مگر آنکه کسی جلوگیر تو شود، در آنصورت مگذار قطره‌ی خونی بر زمین ریخته شود.

ابن عبدالبر می‌نویسد: حسین بر برادرش حسن وارد شد، آن حضرت به حسین گفت: برادرم! تاکنون سه بار مسموم شده‌ام و هیچ بار چون این بار نبوده است و اینک کید من تباها شده است حسین پرسید: چه کسی تو را مسموم کرده برادرم؟! گفت: چرا میپرسی؟ میخواهی با آنان بجنگی؟ آنان را بخدا واگذار!

طبری در (دلائل الامامة) (64) می‌نویسد: سبب وفات وی آن بود که معاویه هفتاد بار او را مسموم کرد و هیچ بار زهر در او کارگر نشد، این بود که قاصدی نزد جعده دختر محمد (کذا) بن اشعث بن قیس کندی فرستاد و 20 هزار دینار و ده قطعه زمین از سرزمینها و مزارع کوفه بدو بخشید و تضمین کرد که وی را به همسری پسرش یزید در آورد جعده حسن را بوسیله‌ی براده‌ی طلا آمیخته به آرد و شکر مسموم کرد.

و خدای عزوجل فرموده است: (پس آیا امید میبرید که چون بازگشتید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی را تا با بگسلید آنها کسانی می‌باشند که خدایشان لعنت کرده پس گوش آنان را ناشنوا و چشم ایشان را نابینا ساخته است)

آخرین گفتار؛ مقایسه میان شرایط حسن و شرایط حسین (ع)

بسیاری از مردم معتقدند که روح مناعت هاشمی که همواره چون عقابی بلند پرواز، قله‌های مرتفع را بزیر پر دارد، با رفتار حسین علیه السلام متناسبتر است تا رفتار حسن علیه

و این يك نگرش ابتدائی و سطحی و دور از عمق و دقت است .

حسن علیه السلام نیز در دیگر موقعیت ها و صحنه های زندگیش همان هاشمی شکوهمند و بلند پروازی بود که در افتخارات ، همپا و همطر از پدر و مادر خود محسوب می شد و این هر سه ، نمونه ی کامل و مثال عالی مصلحان مسلکی تاریخ بودند و آنگاه هر يك از ایشان جهادی و رسالتی و نقشی مخصوص خود داشت که از اعماق شرائط موجود و اوضاع و احوال او سرچشمه میگرفت و هر يك در جای خود چه از لحاظ شکل جهاد و چه از لحاظ شکوه و مجد و چه از لحاظ پیگیری حق از دست رفته ی مغضوب ، عملی مبتکرانه و بی سابقه بود .

نوشیدن جام شهادت در موقعیت امام حسین و حفظ سرمایه ی زندگی بوسیله ی صلح در موقعیت امام حسن ، بعنوان دو نقشه و دو وسیله برای جاودان داشتن مکتب و محکوم ساختن خصم ، تنها راه حل های منطقی و عاقلانه ئی بودند که با توجه به مشکلات هر يك از دو موقعیت ، از انجام آنها گزیری نبود و جز آنها راه دیگری وجود نداشت ، هر يك از این دو راه در ظرف خود ، برترین وسیله ی تقرب بخدا و امتثال فرمان او بود هر چند که از لحاظ دنیوی چیزی جز محرومیت بهمراه نداشت ، و باز هر يك پیروزی حتمی و قاطعی بود که در طی تاریخ جلوه ی خود را آشکار ساخت ، گرچه در حین وقوع جز محرومیت و از دست دادن قدرت ، مظهری نداشت .

این دو فداکاری : نثار کردن جان در ماجرای حسین و چشم پوشی از حکومت و قدرت در داستان حسن ، آخرین نقطه ئی است که رهبران مسلکی در نقشها و رسالت های انسانی و مجاهد تبار خود بدان رسیده اند .

قدرت حاکم در دوره ی هر يك از این دو برادر ، یگانه عاملی بود که شرائط خاصی از لحاظ دوستان و یاوران و شرائط خاصی از لحاظ دشمنان و معارضان برای وی ایجاد کرده بود که به شرائط آندیگری شباهتی نمیداشت و بدیهی است که دو گونگی شرائط ، لازمه ی طبیعی اش دو گونگی شکل جهاد و در نتیجه ، دو گونگی پایان و فرجام ماجرا بود .

وضع خاص هر يك از لحاظ دوستان و یاوران :

خیانت دوستان کوفی در ماجرای امام حسین ، برای وی گام موفقیتی آمیزی بود در راه رسیدن به آن شکوه و موفقیت درخشان تاریخی ولی خیانت همین جمع ، در ماجرای امام حسن - در مسکن و مدائن - ضربت مهلکی بود که صفوف او را متلاشی ساخته و حالت آمادگی برای جهاد را از وی گرفت .

توضیح آنکه : حادثه ی بیعت شکنی کوفیان نسبت به حسین علیه السلام پیش از آن بود که وی آماده ی جنگ شده باشد و به همین دلیل بود که سپاه کوچک ولی یکپارچه ی وی در آن هنگام که برای نبرد آماده شد از شائبه ی هر گمانی که موجب دغدغه باشد بر کنار و به سپاهیان فداکار امامی که دارای هدف ها و ایده آل های بزرگ است کاملاً شبیه بود .

در حالیکه در ماجرای امام حسن عامل اصلی نومیادی آنحضرت از پیروزی نظامی ، همان سپاهی بود که دو سوم نفراتش از میدان گریخته و بازیچه ی دسیسه های معاویه گشته و جبهه ی امام حسن را در دستخوش هرج و مرج و آشوب و عصیان ساخته بودند .

از اینجا میتوان کاملاً پذیرفت که یاران و دوستانی که با امام حسن بیعت کرده و همچون سپاهیان مجاهد در اردوگاه وی حضور یافتند و سپس بیعت را شکسته و بسوی دشمن گریخته و یا بر امام خود شوریدند ، از آن کسانی که بیعت برادرش امام حسین را پیش از روبرو شدن با آن حضرت شکستند ، بدتر و خطرناکتر بوده اند .

بنابراین ، حسین پس از آنکه حوادث کوفه یاران او را در بوته ی آزمایش افکنده و نیک و بد آنان را از یکدیگر جدا و ممتاز ساخته بود ، سپاهی فراهم آورد که - با همه کوچکی - از لحاظ اخلاص و فداکاری ممتازترین سپاهی بود که تاریخ بیاد دارد .

ولی حسن حتی در میان شیعیان با اخلاص خود نیز نمیتوانست یاورانی که از هر جهت مورد اطمینان وی باشند فراهم آورد چه - همانطور که در فصول قبل بیان شد - آشفتنگی و هرج و مرج چندان در اردوگاه وی همه گیر شده بود که اساساً امکان ادامه ی کار وجود نداشت .

و چه تفاوتی از این بالاتر ، میان وضع دوستان و یاوران آن دو برادر ؟

وضع خاص هر يك از لحاظ دشمن :

دشمن امام حسن ، معاویه بود و دشمن امام حسین ، یزید و برای روشن شدن تفاوت میان این پدر و پسر ، شهادت تاریخ که پسر را (کودنی احمق) و پدر را (هشیاری تیزبین) - و بگمان بعضی : نابغه ئی در تیز هوشی - معرفی کرده بسنده است .

خصومت این دو دشمن با حسن و حسین ، مربوط به شرائط و اوضاع همزمان ، نبود این دنباله ی خصومت فیما بین بنی هاشم و بنی امیه بود که سالیان درازی از عمر آن میگذشت .

در تمام این مدت ، حتی یكروز هم نبود که بنی امیه هموزن و همطر از بنی هاشم باشد ، وضع وی در برابر بنی هاشم ، وضع دشمن حقیری بود که از رقیبی نیرومند واهمه داشته و با وی خصومتی بی امان میورزد و همین امر موجب شد که نام امویان در برابر نام بنی هاشم ، ابتدا بر سر زبان مردم و سپس بر قلم مورخان و واقع نگاران جاری گردد وگرنه چگونه میتوان طغیان هوس را با فضیلت ایده آل و پلیدترین نسب ها را با آنانکه گواه پاکدامنی شان قرآن است در يك ردیف آورد و چگونه رواست که آن مجسمه های شهوت و قدرت پرستی و انحصار طلبی و گناه را با مردمی که مظهر ملکات عقلی و اخلاق برتر و عنصر پاک اند ، معلمانیه که فکر انسانی را در سطحهای عالی فرهنگ و معرفت مستقر ساخته و بر ذخائر و فرآورده های استعداد انسانی ، ثروت هنگفت و پایان ناپذیر افزودند ، یعنی با بنی هاشم آن پیام آوران نور و روشنگران جهان ، مقایسه کنیم ؟

آنها کجا و اینها کجا ؟

حدسی که امام حسن در مورد فرجام کار خود با دشمن تاریخی اش معاویه بن ابی سفیان بن حرب میزد و دور نمائی که از وضع آینده ی خود در صورت درگیری با معاویه ، مشاهده میکرد ، کاملاً معقول و به واقع نزدیک بود بگمان قوی دنباله ی این جنگ به بزرگترین فاجعه و قاطعترین ضربت نسبت به اسلام کشیده می شد و بالاخره عواقب آن با نابودی آخرین فردی که دل در گرو طرز فکر اصیل اسلام و مکتب علوی داشت ، خاتمه می یافت و میدانیم که معاویه - آن دشمن نمایان علی و مکتب علوی - در اجراء اینگونه نقشه ها و در تصفیه ی حسابهای قدیمی و تاریخی دارای استعدادی عجیب بود .

در بحث های گذشته بقدر کافی در اینمورد توضیح داده شده است .

ولی امام حسین برای نفی این حدس در مورد خودش ، کافی بود بیاد آورد که دشمنش بچه ی ناز پرورده ئی است که به هیچ وجه از عهده ی حل مشکلات و مهار کردن امواج مخالف و بکار بستن نقشه های وسیع بر نمآید و آنچه در ماجرای خلافت و درگیری با رقیبان از نظر او مهم است آنست که سلطنتی با خزائن فراوان در اختیار او قرار گیرد ، گو آنکه از نظر آبرو و اعتبار چنان باشد که (اخطل) شاعر - بروایت بهیقی - روبروی او بدو بگوید :

(حقا که دین تو همچون دین دراز گوش است بل ، که تو از هرمز کافرتری) !

موضوع دیگری که در برابر آن حدس ، انگیزه ی امام حسین علیه السلام بر آن اقدام نمیتوانست شد تازبانیه ی فشار و اربابی بود که در تمام زوایای کوفه و توابع آن ، شیعیان را

تهدید میکرد و گروههای بسیاری از رجال و بزرگان شیعه را که حامل افکار و پیرو مکتب اهل بیت بودند و آن را چون گنجینه ئی عزیز و گرانبها برای نسلهای بعد حفظ میکردند ، درنهانگاه سپاهچالها و تبعیدگاهها و در دل غارها افکنده بود .

این بود که میتوانست بی دغدغه و تشویق و با اطمینان از خط مشی و هدف و از آینده ی مکتب خود ، در راهی که نظر او را تأمین میکرد گام نهد . در حالیکه امام حسن چیزی که اطمینان و آسودگی خاطر او را از آینده ی مکتب او و از آنچه قرار است پس از شهادت خود باقی گذارد ، تأمین کند نداشت ، در صف دشمنان او معاویه قرار داشت و آن مثلث مخوف وهولناکی که او را احاطه کرده و نقشه ها و طرحهای بنهایت خصمانه و عدوات آمیز . و بالاخره ، امام حسین علیه السلام از اشتباهات معاویه مانند هجوم به سرزمینهای امن و امان خدا ، روش وی در برابر مواد صلحنامه ، مسموم نمودن امام حسن ، بیعت گرفتن برای پسرش یزید و اشتباهات بیشمار دیگر وی بهره برداری کرد و بدانوسیله در برابر افکار عمومی ، بر قدرت وصال و انطباق نهضت ضد اموی خود با موازین اسلام ، افزود . بعلاوه از لغزشهای (جانشین معاویه) آن جوان مبتلا به شراب و بوزینه و انواع گناه و فجور ، بهره برداری کرد و اینها همه عواملی بود که او را در بثمر رسانیدن هدفش تأیید و کمک میکرد .

وضع او از لحاظ دشمنانش و وضع او از لحاظ دوستان و یارانش در اینجهت همانند بودند که او را در قیامش و بیابان رسانیدن رسالتش و پیروزی درخشانش و سربلندیش در پیشگاه خدا و در قضاوت تاریخ ، کمک می کردند .

لیکن وضع امام حسن - همانطوری که قبلا بیان کردیم - از لحاظ دوستان و یارانش آنچنان بود که راه شهادت را بر او بست و از لحاظ دشمنانش آنچنان بود که درگیری و جنگ با ایشان را - که بمعنای نابودی مکتب اسلام بود - ممتنع ساخت .

و بدینجهت احساس کرد که لزوما میباید روش جهاد خود را دگرگونه سازد و صحنه ی جنگ را از راه صلح بیاراید . مواد قابل انفجاری که امام حسن در قرار داد صلح کار گذارد - یعنی تعهدات معاویه - همه وسائل و ابزار دقیقی بودند که معاویه و اتباع و همفکران او را بوضع فجیعی محکوم و مفتضح می ساختند .

پس از این بیان براستی دشوار است که تشخیص دهیم کدامیک از این دو برادر - درود و رحمت خدا بر آنان - مجاهدتش مؤثرتر و در راه هدف موفقتر و پیشروتر و ضربتش بر دشمن قاطع تر و کوبنده تر بوده است .

این مطلب نیز پوشیده نمانده است که تاریخ نکبت ها و بدبختی های بنی امیه پس از نقشی که امام حسن بوسیله ی صلح ایفا کرد ، سراپا مرتبط به آنحضرت و مرهون نقشه ها و آفریده ی تدبیرهای او بود و اگر این نقشه موفق - که لازمه ی شکل و وضع طبیعی آن ، نیل به موفقیت بود و لازمه ی وضع دشمنانش آن بود که دانسته یا ندانسته بدست خود به موفقیت آن کمک کند - بدانصورت ایفا نمی گشت ، بیگمان هیچیک از این حوادث نکبتزا ، بدانگونه که واقع شد ، بوقوع نمی پیوست .

(پایان)